

پدیده «ملت پرستی»!

بررسی کوتاهی در شکل‌های اولیه «ملت پرستی»

در قرون اخیر توجه به مسئله «ملیت» بزرگترین عامل فاصله گرفتن توده‌های مختلف انسانی از یکدیگر و تشکیل جامعه‌های مستقل بر این اساس گردیده است .
ما که در چگونگی تشکیل جامعه جهانی اسلام بحث میکنیم ، ناچار باید این پدیده پرسر و صدای قرنهای اخیر را مورد مطالعه قرار دهیم و به بینیم اسلام در جامعه جهانی خود این پدیده را چگونه ارزیابی میکند اگر حکومت جهانی اسلام با صورت حاد این مسئله یعنی «ملت پرستی» نمیسازد این عدم‌سازش تاجه‌حداست ، توافق در کجا است و مخالفت در چه قسمتی است ؟

در بحثهای اجتماعی و سیاسی معمولا ملت‌دوستی و احساسات ملی (ناسیونالیسم) را در برابر تفکر و حکومت جهانی (انتر ناسیونالیسم) قرار میدهند و میان این دو تضاد مطلق قایل میشوند ، آیا ازدیدگاه اسلام نیز مسئله همینطور است ؟ یا تفکر خاص اسلامی فقط جنبه‌های منفی این نوع احساسات را میکوبد و در جنبه‌های مثبت آن هم ، در عین حفظ سنن و آداب و فرهنگ سالم ملی ، تأمین مصالح تمام انسانها را جایگزین تأمین مصالح يك ملت تنها ، میسازد و باصطلاح ، اسلام‌دید را وسیع‌تر میسازد و مسئله «خودی» و «بیگانه» را بایک مقیاس جهانی می‌سنجد .
پیش از آنکه بحث اسلامی این مسئله را آغاز کنیم ناچار باید «پدیده احساسات ملی» را هم در شکل مثبت آن و هم شکلی که «ملت پرستی» بآن گفته میشود و همچنین ریشه‌های تاریخی این پدیده را باختصار بررسی کنیم و پس از این بحثهاست که میتوانیم بدرستی روش اسلام را در این میان معلوم کنیم و نقش این پدیده را در جامعه جهانی اسلام بفهمیم .

* * *

در اولین مرحله توجه به مسئله جدائی توده‌های انسانی از یکدیگر ، با واقعیتی بنام «جامعه» روبرو میشویم ، هم در گذشته و هم اکنون ، واحد توده‌های بشری «جامعه» نامیده شده و امروز علم «جامعه‌شناسی» از دقیقترین و پیچیده‌ترین علوم است و هزاران دانشمند محقق ،

مسائل گوناگون این علم را تحت مطالعه خود قرار داده اند ، کمتر دانشی با اندازه «جامعه شناسی» پیچیده و دقیق و پر زحمت است و کشف قوانین کمتر علمی مانند جامعه شناسی نیاز به کوششهای مداوم و طاقت فراسا دارد .

بنابراین باید قبلاً این «واحد» را بشناسیم ، جامعه چیست که توده های انسانی پس از گرد آمدن در آن ، تمرکز خاصی پیدا میکنند و بصورت گروه های مستقل در برابر هم قرار می گیرند ، این جامعه و آن جامعه بوجود می آید و سپس دولتها و ملتها تشکیل میگردد .
«جامعه» را تعریفات گوناگون گفته اند ، شاید مختصرترین و در عین حال جامعترین آنها این تعریف باشد :

«جامعه دسته ای از افراد است که بر اثر سنتها و عادات و رسوم و شیوه زندگی و فرهنگ مشترکی بیکدیگر پیوسته اند و هر فردی احساس میکند که باین دسته تعلق دارد .»
بنابراین «جامعه» شامل کلیه جوامعی میگردد که بصورت های گوناگون در سراسر زمین تشکیل شده و میشود و تعداد افرادش ممکن است از عده ای کاملاً محدود تا چند صد میلیون نفر باشد (۱) .

همبستگی خاصی که افراد یک جامعه در میان خود و نسبت بهم احساس میکنند عامل بقاء پیوستگی و وحدت هر جامعه میباشد ولی اینکه چه نوع عواملی پایه های امتیاز اولی هر جامعه را در برابر جوامع دیگر میریزد و بر اثر آن افراد انسانی در دسته های مختلف تقسیم بندی میشوند و دولتهای متعدد بوجود می آید ، خود بحث جدا گانه ای دارد .

در طیعه دوران ما بعد تاریخ به کشورها و جامعه های معروفی مانند ایران ، آلمده و آشور ، مصر ؛ هند ، یونان بر میخوریم و می بینیم گروه های مختلفی از انسانها در درون مرزهای طبیعی و جغرافیائی مشخصی کنار هم گرد آمده جامعه واحدی را بوجود آورده اند ، عوامل خاص طبیعی و جغرافیائی و اقتصادی و مانند آنها در وحدت و تمرکز بخشیدن باین جامعه های گوناگون مؤثر بوده است ، پاره ای از ساکنین اصلی این کشورها قبایلی بودند که از سرزمینهای دیگر کوچ کرده در این سرزمینها اقامت نمودند و کم کم تحت تأثیر عوامل گوناگون جامعه ها و کشورهای معروف یاد شده را پدید آوردند .

شاید هیچ جامعه ای را نتوان پیدا کرد که از نظر نژاد و خون و از نظر فرهنگ و آداب و رسوم و زبان کاملاً یکدست و اصل باشد ، حوادث گوناگون ، جنگها ، هجومها ، تغییر مرزها

(۱) پاره ای از قبایل وحشی که جامعه کاملاً مستقلی بشمار می آیند تعدادشان از چند صد نفر تجاوز نمیکند در حالیکه مثلاً هندوستان نیز با تقریباً ۵۰۰ میلیون جمعیت یک «جامعه» میباشد .

مهاجرتها و عوامل دیگر خون افراد هر جامعه را با دیگران درمی آمیزد و مرزهای آنها را بهم میزند و آداب و رسوم آنها را تغییر میدهد .

این حقیقت جای تردید نیست ولی با وجود تمام اختلافهای یادشده هر جامعه از وحدت خاصی برخوردار است و دوشرایط خاصی از زمان، افراد هر جامعه به پایه ای از همبستگی بایکدیگر و بیگانگی با دیگران میرسند که احساس میکنند جامعه شان در برابر جوامع دیگر قرار گرفته است .

این جریان همیشه با اساس و پایه فکری همراه است یعنی افراد هر جامعه همبستگی خود را با افراد دیگر و همچنین بیگانه شمردن افراد خارج جامعه را بیک اساس فکری استوار میکنند و خودی بودن و بیگانه بودن همیشه ریشه فکری و عاطفی دارد .

در طول تاریخ ، این پایه و ریشه «خودی» و «بیگانگی» در میان جامعهها بصورتهای ، گوناگون جلوه کرده است و همین صورتهای مختلف شکلهای اولیه مسئله ملت دوستی و ملت پرستی را تشکیل میداد .

یونانیان در اوج تمدن معروف خود ، افراد غیر یونانی را «بربر» مینامیدند ، ارسطو میگفت : «طبیعت اراده کرده بر برها برده یونانیان باشند» ! بر اساس این فکر حکومت یونان حق داشت در حق بربرها هر طور اراده کرد عمل کند ملت یهود پس از استقرار در فلسطین و بهره مندی از حکومت وسیع یهودی چنین فکر میکردند که غیر یهود باید بخدمت آنان گماشته شود و اساس همبستگی بایهودیان ، و بیگانگی با دیگران را بر این فکر گذاشته بودند ، آنها خود را «ملت برگزیده» خداوند میدانستند و وحدت اجتماعی آنها از این فکر تغذیه میکرد و جنگهای خونین آنها برای توسعه طلبی ، هم بر این اساس بود .

رومیها در اوج تمدن ، معتقد بودند در کره زمین فقط سه ملت وجود دارد ، رومیان ، هم پیمانان رومیان ، و دیگران .

رومیان بایکدیگر همبسته و خودی بودند ، عزت و شرف مال آنان بود از همان گونه نخوت که در یهودیان وجود داشت در آنان نیز وجود داشت ولی بیک صورت غیر مذهبی ، با هم پیمانان طبق اصول و موازین خاصی رفتار میکردند ولی دیگران بیگانه به تمام معنی بشمار میآمدند و حتی ریختن خونشان حلال بود آنها از کوچکترین حق انسانی بی بهره بودند باین افراد «هوستیس» Hostes میگفتند یعنی «دشمن بزرگ»

* * *

جامعه هادر تمدنهای اولیه غالباً با اینگونه تفکرها از هم جدا میشدند و همین نوع تفکرات منشأ جنگها و خونریزیهای وحشتناک میشد ، کوشش میکردند مرزهای طبیعی با این

افکار منطبق شود و گروه‌های مختلف انسانی با این منطوقها در برابر هم صف‌آرایی کنند، برای تحقق بخشیدن به این شکلهای اولیه مسئله «ملیت» تنها از زور و قدرت استفاده میشد و از حقوق بین‌المللی بمعنای يك رشته مقررات لازم‌الاتباع و مورد احترام همه جامعه‌ها خبری نبود مسئله «ملیت ملتها» چیزی نبود که بطور رسمی شناخته شود، اساساً حقوق بین‌الملل از جمله تازه‌ترین رشته‌های حقوقی است.

دردوره دیگری از تاریخ یعنی قرون وسطی و دوران تاریکی و جهالت اروپا، افکار غلطیکه یاد شد گاهی در لباس مذهب و بصورت وفاداری به مسیحیت ظاهر و آشکار میگردد.

مثلاً «شارلمانی» معاصر هررون الرشید دولت کاملاً محدود خود را دولت امپراتوری مقدس روم! نامگزاری کرده بود و از همین اسم بخوبی پیدا بود که همه جامعه‌ها و ملتهای دیگر دچار يك نوع پلیدی بودند که تنها ساحت دولت مقدس روم از آن پاک بود! بر اساس این فکر دولت روم معتقد بود که سراسر کره زمین ملک او است و باینجهت برای دولت دیگر حق حیات قائل نبود در حالیکه این دولت حتی يك دهم مناطق مسکونی را در اختیار نداشت و بقول پاره‌ای از نویسندگان شوخ طبع انگلستان این دولت نه امپراتوری بود، نه مقدس و نه رومی!

در این عصر، از اختلاط فکر «رومی بودن» و «مسیحی بودن» معجونی بوجود آمده بود که این دولت با اصطلاح رومی استقلال و امتیاز خود را در برابر دولتها و ملتهای دیگر جهان بر آن قرار میداد گاهی عنصر مسیحیت این معجون غلبه میکرد مثلاً در سال ۱۸۵۶ عقیده جهان مسیحیت این بود که حقوق بین‌المللی تنها در حق مسیحیان جهان باید مراعات شود و هیچ فرد غیر مسیحی شایستگی ندارد از این حقوق بهره مند گردد.

پاپ «نیکولای چهارم» و پاپ «اربانوس ششم» در قرن چهاردهم میلادی فتوی داده بودند که «مکر و ستم گناه است ولی وفاء در حق مسلمانان گناهش بیشتر از مکر و ستم است»! و بر اساس این فکر غلط بود که در کنفرانس بین‌المللی سال ۱۸۵۶ که در «برلین» تشکیل شد در مرحله اول، از پذیرفتن امپراتوری عثمانی بعنوان يك دولت رسمی که در حقوق و تکالیف بین‌المللی با دولتهای مسیحی برابر باشد خودداری کردند (۱).

در عصر ما مسئله «احساسات ملی» پس از گذراندن چنان سوابقی وارد مرحله و مفهوم تازه‌ای شده که جنبه جدی تر و تحول انگیزتری دارد و این مفهوم جدید و آثار آن موضوع بحث مقاله آینده ما خواهد بود.

(۱) در این مقاله از مآخذ زیر استفاده شده است: «جامعه و حکومت» و تاریخ تمدن ویل دورانت، «تاریخ عمومی البرماله» «سیر روابط و حقوق بین‌المللی» مقدمه دکتر حمیدالله پاکستانی بر کتاب احکام اهل‌الذمه فی الاسلام.